



حسین دباغ | دکترای فلسفه اخلاق، مدرس دانشگاه آکسفورد

# ما زیر سایه درختانے که

## مے کاریم نخواهیم نشست!

به خاطر همکاری است که ما به اینجا رسیدیم. در عین حال، حفظ این همکاری بزرگ‌ترین چالش پیش روی ماست. اخلاقیات پاسخ مغز انسان به این چالش است.  
جاشوا گرین، قبائل اخلاقی

از مارگارت مید، انسان شناس شهیر امریکایی، نقل شده است که در پاسخ به پرسش یکی از دانشجوینش که پرسیده بود اولین نشانه‌های فرهنگی شروع تمدن را کجا باید جست؟ گفته بود آنجا که استخوانی شکسته شده و بعد جوش خورده است. توضیح آنکه استخوان شکسته‌ای که جوش می‌خورد نشان از آن دارد که کسی صبوری و مراقبت کرده است تا جراحی فرد دیگری ترمیم یابد و بهبود پیدا کند. زمانی که کسی از دیگری در شرایط دشوار دستگیری می‌کند، نشانه‌های جدی شروع یک تمدن می‌تواند پدیدار شود. سخن مارگارت مید را باید به گوش هوش شنید. دستگیری از «دیگری» نه تنها نوید آغاز یک تمدن را می‌دهد که باید آن را از مقومات و حتی شرایط ضروری پیدایش یک تمدن اخلاقی دانست. از تمدن، اجتماع، فرهنگ و دین گرفته تا سیاست، علم و...، زمانی اخلاقی و تحمل‌پذیر می‌شوند که به دیگری بیندیشند و هویت دیگری را در تخیل آورند. اما این دیگری چه خصوصیاتی دارد که برای اخلاقی کردن یک جامعه باید به حساب آید؟

تکامل انسان هوموساپینس نشان می‌دهد که آنان در گروه‌های کوچکی به مثابه جزیره‌ای از قبیله‌ها کنار یکدیگر زیست می‌کردند. زیست قبیله‌ای لاجرم ذهن نارس‌سنتیک و خودمحور پدید می‌آورد. سبب آنجاست که ذهن قبیله‌ای به خود و محافظت از قبیله

خود می‌اندیشد. برای یک ذهن قبیله‌ای، دیگری حضور ندارد. همه جهان در قبیله او و نجات آن خلاصه می‌شود. ذهن قبیله‌ای در شرایط پرخطر خود را بهتر هم نشان می‌دهد. زمانی که وجود قبایل گوناگون دچار تهدید می‌شود (مثل تغییرات آب‌وهوایی شدید) طبیعی است که ذهن قبیله‌ای به فکر نجات خود بیفتد. آیا چنین ذهنی می‌تواند جامعه‌ای اخلاقی پدید آورد؟ ذهنی که دائما در حصار خود گرفتار است و چشم دیدن دیگری را ندارد، نمی‌تواند اجتماعی اخلاقی به بار آورد.

مشارکت و همکاری با دیگری توانایی ما برای ایجاد یک جامعه اخلاقی را بالا می‌برد. بی‌سبب نیست که در مطالعه‌ای که پژوهشگران انسان‌شناسی فرهنگی دانشگاه آکسفورد در خصوص اصول اخلاقی ۶۰ فرهنگ و اجتماع گوناگون انجام داده‌اند به این نکته دست یافته‌اند که اصول مشترک اخلاقی میان آن‌ها کمک به دیگری و احترام به دیگری است. ما برای زیست اخلاقی نه تنها باید در اجتماعات و گروه‌های خودمان با یکدیگر مشارکت کنیم، بلکه باید با گروه‌ها و اجتماعات غیرخودی نیز همکاری کنیم. به رسمیت شناختن دیگری غیرخودی نقطه عزیمت فاصله گرفتن از نارس‌سیم نهادینه شده در ماست. دیگری‌ای که غیرخودی است لزوماً مثل ما نمی‌اندیشد، مثل ما رفتار نمی‌کند، مثل ما لباس نمی‌پوشد، شکل و شمایلش مثل ما نیست و... اما قابل احترام است و به انصاف و عدالت باید با آن مواجهه کرد. دیگری لزوماً هم‌زمان با ما زیست نمی‌کند؛ چرا که ممکن است در آینده‌ای که ما آن را نبینیم به زندگی و اجتماع ما وارد شود. درست به همین معنا اخلاقی زیستن یعنی مشارکت و همکاری با دیگری‌ای که در حال حاضر غایب است؛ اما حضور او قابل پیش‌بینی

ذهنی که دائما در حصار خود گرفتار است و چشم دیدن دیگری را ندارد، نمی‌تواند اجتماعی اخلاقی به بار آورد

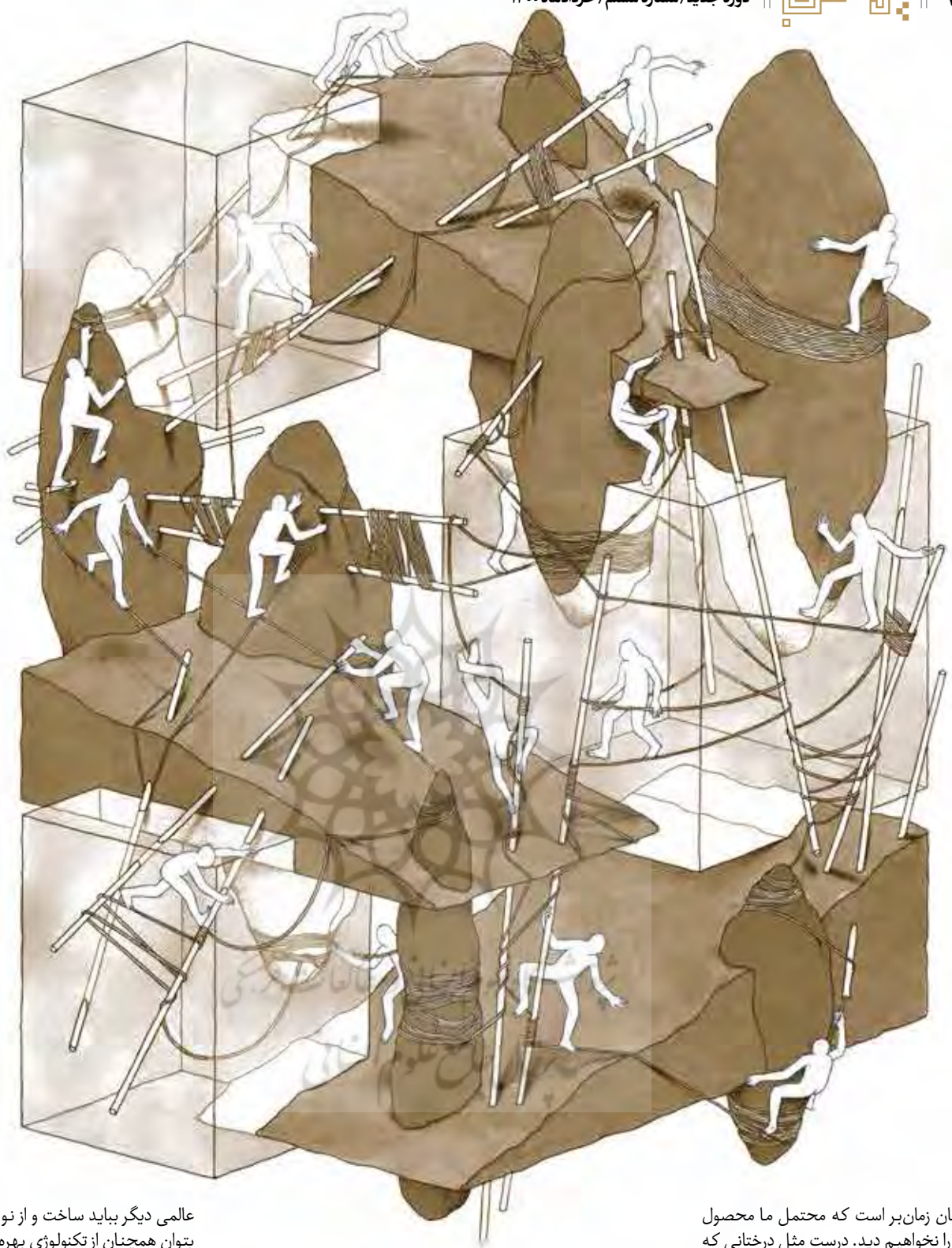
است. یک ضرب‌المثل یونانی به نیکویی این نکته اخلاقی را بیان می‌کند: یک جامعه زمانی خوبی را تجربه می‌کند که افراد سالمند درختانی بکارند که می‌دانند هرگز در زیر سایه آن نخواهند نشست!

دیگری‌اندیشی اخلاقی، خود را در سیاست هم نشان می‌دهد. سیاست اخلاقی بدین‌ترتیب سیاستی است که در آن دیگری غیرخودی به رسمیت شناخته شده و دعوت به همکاری می‌شود. یک دولت اخلاقی «تمام» شهروندان خود را به رسمیت می‌شناسد و اجازه مشارکت به همه آنان می‌دهد. اما مضاف بر آن در سیاست اخلاقی با اینکه شهروندان کشورهای دیگر قانوناً ذیل حاکمیت یک نظام مشترک لحاظ نمی‌شوند، همچنان شهروندان این جهان‌اند و محترم. یک دولت اخلاقی نگاه قبیله‌ای ندارد و با سایر دولت‌های این جهان همکاری و مشارکت می‌کند تا بوی بهبود ز اوضاع جهان شنیده شود! چرا که: چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار.

دین اخلاقی هم از این قاعده مستثنا نیست. متدینان، دیگری غیرخودی را به رسمیت می‌شناسند و محترم می‌شمارند. تلاش می‌کنند تا با سایر ادیان مشارکت و همکاری کنند. یک دین اخلاقی نگاه قبیله‌ای ندارد و فقط به قبیله خود فکر نمی‌کند. راه نجات در بهبود همه قبایل با هم است. حکومت دینی درست به همین معنا اخلاقاً نارواست؛ چون فقط به قبیله خود می‌اندیشد و در پی همکاری و مشارکت با دیگران نیست.

پرواضح است که به رسمیت شناختن و احترام به دیگری نافی نقد اخلاقی دیگری نیست. می‌توان دیگری را محترم شمرد و حتی با آن مشارکت کرد؛ اما به شکل معقول با او وارد دیالوگ شد و او را نقد کرد. از قضا شنیدن صدای دیگری و نقد او یک رفتار مشارکت‌جویانه تلقی می‌شود که می‌تواند به اخلاقی‌تر شدن جامعه کمک کند. دیگری البته می‌تواند جهنم هم به پا کند و جامعه پیرامون را دچار تشویش کند. علاج آن رواج آزادی برای نقد اندیشه است. اما باید به خاطر داشت که اصلاح یک اندیشه





عالمی دیگر نباید ساخت و از نو آدمی. شاید بتوان همچنان از تکنولوژی بهره برد تا گوهر خود را اخلاقی‌تر کنیم. شاید بتوان تکنولوژی را برای همکاری و تعاون بیشتر با یکدیگر به استخدام گرفت. راه بهبود ما هرچه باشد نقطه عزیمت مشارکت و همکاری با یکدیگر است. یک جامعه و جهان اخلاقی جامعه و جهانی مشارکتی است. با تعامل و همکاری با یکدیگر می‌توانیم از خودمحوری و خودپرستی که ام‌المصائب و ام‌الرزائل اخلاقی است فاصله بگیریم.

ساخته نشده‌ایم و متناسب با نیازهای آن تکامل پیدا نکرده‌ایم. سرعت تکامل محیط پیرامون ما از سرعت تکامل مغز اخلاقی ما بیشتر بوده و این ما را به سان میوه‌هایی خام در آورده است که زودتر از موعد از درخت تکامل افتاده‌ایم. تکنولوژی رفته‌رفته ما را از خودمان بیگانه کرد. نیکویی‌هایی که تکنولوژی برای ما به ارمغان آورده بود اینک به شریدل شده است: دشمن طاووس آمد پز او! آن قدر به سرعت پیشرفت تکنولوژی پرداختیم که از خودمان غافل شدیم. ما برای زیستن اخلاقی راه بلندی در پیش داریم:

چنان زمان بر است که محتمل ما محصول آن را نخواهیم دید. درست مثل درختانی که می‌کاریم و دیگران در زیر سایه آن می‌نشینند. ما اینک در دنیایی جهانی شده زندگی می‌کنیم. به یمن و مدد تکنولوژی آدمیان بیشتر به هم وصل شده‌اند و راه مشارکت و همکاری هموارتر شده است. اما مغزو ذهن عموم آدمیان هنوز در فضای قبیله‌ای انسان‌های نخستین سیر می‌کند و رشد کافی برای زیستن اخلاقی مشارکت‌جویانه پیدا نکرده است. هنوز با اذهان قبیله‌ای به دنیای جهانی شده امروز نگاه می‌کنیم و همچنان با همین نگاه به دنبال حل مسائل جهانی هستیم. روشن است که به جایی نخواهیم رسید! ما هنوز برای دنیای جهانی شده